

مثنوی و مثنوی گویان ایرانی

بقلم آقای محمد علمی تربیت

نماینده محترم مجلس شورای ملی

۳

(۱۲) فخرالدین اسعد گرگانی است که افسانه شیرین ویس و رامین را در بحر هزج مسدس او در حدود سنه ۴۴۶ به نظم در آورده است. نسخه ناقصی از آن در سنه ۱۸۶۵ در کلکته و نسخه دیگری در طهران در سال ۱۳۱۴ بطبع رسیده و یک نسخه کاملتر و صحیحتر خطی هم در کتابخانه عمومی بایزید در استانبول دیده ام که منحصر بفرد است.

فریدالدین شیخ عطار نیشابوری در الهی نامه حکایتی برای موزون ساختن این قصه پرسوز و گداز در ۶۶ بیت منظوم ساخته و این شش بیت اول و آخر آنهاست

بگرگان پادشاه پیش بین بود	که نیکو طبع بود و پاک دین بود
چو بودش لطف طبع و جاه و حرمت	در آمد فخر گرگانش بخداست
چو عشق از حد بشد با در خود ساخت	حدیث ویس و رامین ورد خود ساخت
عم خود را در آنجا می فروگفت	بنام شاه خود این قصه او گفت
بصحراروز و شب میگفت و میگفت	میان خاک و خون میخفت و میگفت
برنگی مینوشت آن عشق نامه	که خونتش میچکمد از نوك خامه

این مثنوی اولین منظومه بزمی است که فعلاً در دست داریم. اشعار آن بسیار سلیس و روان و ساده و طبیعی است و بالنسبه بسایر مثنویات عربی هم که دارد و از قراریکه خود ناظم در مقدمه آن گفته مستقیماً آنرا از بهلوی نقل و ترجمه کرده است. بنا به نگارش صاحب مجمل التواریخ این حکایت از آثار عهد شاپور اردشیر بوده است. استاد نولدکه در باب داستانهای ایران و پول هورن در تاریخ ادبیات پارسی و موسیو غراف در مجله علمی آلمانی شرح مفصلی راجع باین افسانه نوشته و افسانه وامق و عذراء و بالخصوص این قصه را با حکایت مشهور (تریستان و ایسولت) خیلی متشابه و متقارب یافته اند و چنان حدس میزنند که هر دو از یک منبع و ماخذ میباشند ترجمه گرجی و انگلیسی آن چاپ شده و لامعی معروف هم ترجمه ترکی

آنها یکی از منظومات ده گانه خود قرارداد است.

ابیات ذیل از منتخباتی است که صائب تبریزی در بیاض خود از آن مثنوی نقل کرده است :

هران کهتر که با مهتر ستیزد	چنان افتد که هرگز برنخیزد
جهان در چشم دانا هست بزی	نباشد هیچ بازی را درازی
خرد را می بپوشد دیده را خواب	کنه را عذر شوید جامه را آب
نمد باشد در آب افکندن آسان	نباشد زو بر آوردن بدانسان
دلی دارم که در فرمان من نیست	تو پنداری که این دل زان من نیست
دلش تنک و میان تنک و دهان تنک	ز بس تنگی برو گشته جهان تنک
روم خود را در اندازم ازان کوم	که چون جشنی بود مرگی بانبوه

نظامی این بیت را در اسکندر نامه چنین تضمین کرده است:

سیخنگو سخن سخت پاکیزه راند که مرک بانبوه را جشن خواند

(۱۳) علی بن احمد طوسی متخلص باسدی پسر ابونصر احمد بن منصور متخلص باسدی است که از مثنوی گویان معروف بوده منظومه گرشاسب نامه را او بنام شمس الملوك ابودلف بن صقر ارانی پادشاه نخبجوان در تاریخ ۴۵۸ موزون ساخته است نسخه نفیسی از آن مثنوی در کتابخانه ایاصوفی بخط سلطان احمد الهروی (۹۰۵) در تحت نمره ۳۲۸۷ موجود و در آخر آن چنین نوشته شده است:

شد این داستان بزرگ امیری	به پیروز روزی و نیک اختری
ز هجرت بدور سپهری که گشت	شده چهار صد سال و پنجاه و هشت
رساندم چو گوهر ز دریا سخن	نهادم بدرج اندرون مهر کن
تمامی بگردم سخن نه هزار	چو تیغی برنده چنین آب دار

این کتاب با ترجمه فرانسه در سال ۱۹۲۶ از طرف کامان هوآر

در پاریس و قبل از آن در هند و منتخباتی از آن از طرف آقای رشید یاسعی استاد دانشگاه در طهران بسال ۱۳۰۶ بطبع رسیده است .

لغات فرس معروف نیز تألیف همین اسدی صاحب مثنوی است که از مثنوی‌های قبل از خود بطریق استشهاد در آن کتاب ذکر کرده و آنرا هم کمی بعد از تاریخ تألیف گرشاسب نامه گرد آورده است. نسخه از این کتاب در کتابخانه واتیکان در رم موجود است^۱ و در سال ۱۸۹۷ از طرف پول هورن بایک مقدمه مفیدی در شهر برلن بطبع رسیده

است. از جمله آثار این
سخنور مشهور نسخه
کتاب الابنیه عن حقایق
الادویه پاریسی تألیف
ابو منصور موفقی بن
علی الهروی است.^۲
که اسدی مزبور در
ماه شوال ۴۴۷ نوشته و
فعلاً این کتاب قدیم‌ترین
کتاب خطی است که در
کتابخانه‌های اروپا موجود
است و نگارنده آن را در
کتابخانه وین دیده‌ام.
صحیفه اول کتاب و عکس
آن همین صحیفه دیده میشود



کتاب
بسیار با فزونی از انا و نوانا که افزون کار جهان است
و دانه و الله کار و نهانیت و پاره و رخ و زمانیت
و دانه و رخ و ناسم و اوریم بهار و خراب و عود رده
بر محمد صطوی که جانی معامریست و افری و اصحاب اوی
و اهل و کرم کار او و درود بر همه معامران برود
و همه فریستان و همه ماکان که اسیار و اولیا و خدایان
چرود و بود و جلوی او را همه داد و پدید از راه
و ... میطالرت نوشته و بهاطر بودید در

صفحه ای از کتاب الابنیه بخط اسدی

۱ - نسخه دیگر از این کتاب در کتابخانه دیوان هند در لندن موجود است که از روی همین نسخه واتیکان نوشته اند. دو نسخه دیگر که خیلی متفاوت با هم و با نسخه واتیکان است در طهران پیش فاضل محترم آذری سید عبدالله الرحیم خلیلی و آقای رشید یاسینی استاد دانشکده دیده‌ام.
۲ - این کتاب یکی از قدیم‌ترین کتب پاریسی است مانند اختیارات بدیهی و قرآبادین شفا فی در مفردات طب میباشد که مابین ۳۵۰ و ۳۶۶ تألیف و در سنه ۱۸۵۹ در شبرون چاپ شده است.

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر

سپاس باذ یزدان دانا و توانا را کی آفریدگار جهانست . و دانندی
 آشکار و نهانست . و رانندهی چرخ و زمانست: و دارندهی جانورانست و آورندهی
 بهار و خزانست . و دروژ بر محمد مصطفی کی خاتم پیغامبرانست و آفرین بر
 اصحاب اوی و اهلیت و گزیدگان اوی و دروژ بر همه پیغامبران ایزد و همه فریشتگان
 و همه پاکان کی اختیار و اولیای خدای عز و جل بودند و خلق را بر راستی
 بند دادند و یزدان راه نمودند و طریق مبطلان به نوشتند و بساط حق بگسترده
 (۱۴) ابو بکر زین الدین بن اسمعیل الوراق الازرقی المهروی است که از
 مثنوی گویان قرن پنجم بوده قصص سندباد و الفیه را او بجهت طغانشاه بنالب
 ارسلان منظوم داشته ولی فعلا هیچیک از آنها در دست نیست .
 قصه سندباد با حکایت هفت وزیر مانند کلمه و دمنه از قصص مشهوره هند
 بوده و از آن زبان بادیات پهلوی داخل شده است .

در قرن دوم هجری ابان بن عبد الحمید الاحقی قصه سندباد را به ربی
 منظوم نقل کرده و علی الاشهر رودکی و ازرقی هم در قرن چهارم و پنجم آن
 حکایت را برشته نظم کشیده اند ولی هیچیک از آن سه نسخه باقی نمانده است و
 الان کتابی که باین عنوان در دست داریم و یک نسخه ممتازی از آنرا که در سنه
 ۸۶۱ نوشته اند در تحت شماره ۱۱۲۰ در کتابخانه جامع سلطان سلیمان دیده ام
 همانست که خواجه عمید ابوالفوارس فناوزی آنرا با مر نوح بن منصور (۳۷۷-
 ۳۶۶) از زبان پهلوی بیارسی تبدیل داده و آن نسخه را بهاء الدین محمد بن علی بن
 محمد بن عمر الظهیری الکاتب السمرقندی^۱ در حدود سنه ۶۰۰ پس از تهذیب و

۱ - منشی کتاب سندباد کتاب دیگری بعنوان اعراض السیاسة فی اغراض الریاسة بنام

همان طمناج خان تالیف کرده است ولی اسم مؤلف در مقدمه آن محمد بن علی بن محمد الحسن
 الظهیر الکاتب السمرقندی نوشته شده است . نسخه ای از این کتاب در کتابخانه ای صرفی دیده ام
 سم الظهیر فی جمع الظهیر نیز یکی از تألیفات آن کاتب سمرقندی است

تذقیح بنام ابوالمظفر بلج ط فاج خان از خوانین تر کستان تحریر و باو تقدیم داشته است. بنا بر نگارش عوفی دقائقی مروزی نیز در همان عهد سندیاد را تغییر اشاء داده و آنرا مهذب نموده است.

در قرن هفتم ملك افتخارالدین محمد بن ابی نصر^۱ (۶۷۸ مرد)، از طایفه افتخاریان قزوین نسخه سندیاد را بزبان ترکی مغولی ترجمه نموده و در سنه ۷۷۶ دوباره آن حکایات را برشته نظم کشیده اند ولی ناظم آن معلوم نیست. نسخه از این منظومه در کتابخانه اندیا اویس در لندن موجود است با شماره ۱۲۳۶۰.

الفیه لقب یکزن هندی است که در کتاب گاماسوترا ذکر شده و آن کتاب را و اچیا یانای برهن تألیف کرده است که قریب بدو هزار سال از عمر آن میگذرد و بنظر نگارنده کتاب العرس والعرائس جاحظ معروف که یکی از مراجع کتاب رجوع الشیخ الی صباه بوده و نسخه آن از میان رفته است محققاً ترجمه عربی گاماسوترا میباشد زیرا که کلمات و دستور العمل آر زن که عیناً از آن کتاب جاحظ نقل شده ترجمه ای از آن کتاب هندی میباشد.

مخفی نماند که مؤلف رجوع الشیخ الی صباه معلوم نیست و بنظر نگارنده خیلی محتمل است که از تألیفات احمد بن یوسف تیماشی باشد که ذیر از کتاب مزبور کتاب دیگری نیز بعنوان نزهة الالباب فی مالا یوجد فی کتاب دران باب تألیف کرده و نسخه خطی آن نیز در کتابخانه ملی پاریس موجود میباشد.

بر حسب تحقیقات استاد محترم آقای قزوینی^۲ ازرقی شاعر قبل از سنه

۴۶۵ وفات نموده است.

(۱۵) ناصر بن خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی مکنی به ابو

معین ملقب به حجت است که دو مثنوی بعنوان «سعدتنامه» و «روشنائی نامه» در بحر هزج مسدس منظوم ساخته که مشتمل بر مواعظ و نصایح و تهذیب خلاق

می باشند. عده ایبات اولی سیصد و دومی ۵۹۲ بوده در سنوات ۱۲۹۶ و ۱۳۴۱ هجری در لبسک و برلن چاپ شده اند. طالبین شرح حال مفصل و مبسوط او به ریاض العلماء خطی و مقدمه دیوانش که در طهران ۱۳۰۷ بطبع رسیده است رجوع نمایند.

از جمله تألیفات این حکیم دانشمند کتابی است که بعنوان جامع الحکمتین در تحت نمره ۲۳۹۳ در کتابخانه ایاصوفی دیده ام که در اول آن چنین نوشته شده است در تاریخ ۴۶۲ بنا بخواش عین الدوله ابوالعالی - ملی بن الاسدالحارث که امیر بدخشان است قصیده فارسی را که خواجه ابوالهیثم احمد بن الحسن - الجرجانی گفته بود و اندر او سوآلهای بسیار کرده بود پیش من فرستاده و از من اندرخواست که آن سوآلات بنام او حل کرده شود.

چون بنیاد این کتاب بر گشایش مشکلات دینی و معضلات فلسفی بود نام نهادم مر این کتاب را جامع الحکمتین. آنگاه شروع بقصیده می کند:

یکیست صورت هر نوع و زینت نیست گداز

چرا که هیئت هر صورتی بود بسیار

زهر چیست که جوهر یکی و نه عرض است

بده نشد نه بهشتش بر نبود قرار

قصیده عبارت از ۸۲ بیت بوده مشتمل بر ۹۱ سوآل فلسفی و منطقی

و طبیعی و نحوی و دینی است.

ناصر خسرو در سال ۳۹۴ هجری تولد یافته و در سنه ۴۸۱ دریمکان

بدخشان برحمت خدا نازل شده و در همانجا مدفونست.

(۱۶) قطران شاد آبادی تبریزی است که بر حسب نگارش موافق هفت

اقلیم چندمثنوی در بحور متقارب و هزج و رمل مسدس مخبون و رمل مسدس

محدوف ساخته و چند بیتی از آنها نیز نقل کرده است منجمله ابیاتی است که

از قوسنامه او آورده که بلا تفاوت عیناً در مثنوی ذره و خورشید زلالی خوانندگاری نیز هست و بر حسب نگارش سراج‌الدین علیخان آرزو بعضی از ابیات و حکایات این مثنوی من باب توارد عیناً مطابق هم واقع شده اند. بر فرض صحت نسبت قوسنامه بقطران چون نگارنده آن را ندیده‌ام در صحت و سقم قول مزبور نمی‌توانم اظهار عقیده بنمایم و مثنوی متقارب او هم منظومه ایست که بعد از مراجعت از گنجه برای ابوالیسر سیه‌مدار و ابوالحسن علی لشکری پادشاه ارگان موزون کرده و فرستاده است.

این شاعر بزرگ چون در بعضی از اشعار خود برخی از فرمانفرمایان طرفین رودخانه ارس را به گرگر نسبت داده و گاهی آنانرا شهریارگرگر و چراغ‌گرگریان گفته است و این کلمه را تا حال در جایی شرح نداده و توضیحی بر آن ننوشته‌اند و لذا لازم دیدم چند کلمه‌ای در اینجا برای روشن شدن مطلب بنویسم تا رفع اشکال شود.

گرگر یکی از ملل قدیمه قفقاز است که بواسطه جرئت و جلاوتشان معروف شده و سه هزار سال قبل از این صاحب سلطنت و استقلال بوده و با سلاطین آشور و همسایگان دیگر زدوخوردها داشته‌اند بنا به نگارش «سترابون» و «موسی خورن» این طایفه با آمازونها معاشر بوده و از سواحل دریای سیاه و حوالی شبه جزیره کریمه کوچ کرده در طرف جنوب بلوکات کوبا در امانه کوه بش بارماق فی مابین دو رودخانه کروارس جا گرفته و سلطنتی تشکیل داده‌اند.

در تاریخ ۸۳۶ قبل از میلاد سالمانازارسیم با لشکر فراوان فتح‌کنان تا کشور گرگر آمده و پس از تسخیر و تصرف آنجا را پایتخت ایالت خود قرار داده است.

در سال ۷۱۶ قبل از میلاد سارگن فاتح مشهور باردیگربچنگ گرگریان

رفته و پس از هفت مرتبه سوق الجیش و جنگهای متواتر با اورارتو و مان و گرفتن ۲۲ قلعه از «اولوزونو» و پس از حملات و هجوم بسیار به قلاع و استحکامات گرگریان و قتل و غارت زیاد و تخریب مداین و بلاد بتصرف آن کشور موفق گردیده و آنجا را کازاسارگن نام نهاده است. فاتح مزبور شرح و تفصیل این استیلا و فتوحات دیگر خود را در متقوشات خراساباد (دور ساریو کین) که یکی از مؤسسات خود او بوده است نویسانیده و از خود یادگار گذارده است.

بالجمله این طایفه بمرور زمان تا حوالی رودخانه ارس پیشرفته و در هر دو سمت یمین و یسار آن رودخانه ساکن گشته قری و قصباتی برای خودشان ساخته و با اغوانیان و یاشروانیان مخلوط گردیده و بزرگترین قبایل آنانرا تشکیل داده اند و در اهمیت این قوم همین قدر کافی است که بامر انوشروان در نزدیکی بیلقان شهری باسم آنان^۱ بنا نهاده شده و الحال رودی در آنسامان بنام گرگر جاری و بلوکی در این جانب ارس بعنوان گرگر هنوز آباد بوده و معروف میباشد و بر حسب نگارش یاقوت حموی و مسعودی^۲ فرمانفرمایان بلاد وسیع واقع در مابین ارمنستان و باب الابواب (لان) را گرگرنداج و یا کر کنداج می گفته اند؟

پس از تمهید این مقدمه و دانستن اینکه بیشتر از ساکنین شروان از طوایف گرگر بوده اند و لذا در قرن پنجم هنوز سلاطین اران را شهریاران گرگر لقب داده و بدین نام نوشته و میخوانند. اند چنانکه شاعر ماقطران ابوالحسن علی لشگری را که معاصر با او بوده است شهریار گرگر و ابو منصور و هسودانرا چراغ کرگریان و یا پناه کرزن و گرگر خوانده و نوشته است گمان می کنم پس از دانستن این مقدمه مختصر رفع اشکال شده و دیگر جای تردیدی نمی ماند کسه شاعر مزبور غلط نگفته و دیگران هم سهو نکرده و صحیح نوشته اند

۱ - المسالك و الممالك تالیف ابن خردادبه چاپ لیدن صحیفه ۱۲۳

۲ - مروج الذهب مسعودی چاپ پاریس جلد ۲ صحیفه ۴۲

استاد محترم آقای کسروی تبریزی مقالاتی را جمع بقطران در سال ۱۲
مجله محترم ارمغان نوشته اند و نگارنده نیز ده سال قبل شرحی را جمع بوی
نوشته ام طالبین بدانجا ها رجوع نمایند .

(۱۷) ابو محمد الرشیدی السمرقندی است و مثنوی زینت نامه دم از

منظومات او بوده و در آنجا چنین گفته است:

خرد همچو خور روشنی گستر است	شب بخرد از روز روشنتر است
بدانش توان یافتن برتری	بدانش ز هر بدتری بگندری
نمای من ارچه سزای تو نیست	مرا يك نفس بی ثنای تو نیست
خطائی که دانا ز نسبان کند	به از آن صوابی که نادان کند
گر از کوه برسی بگوید جواب	که شاخ خطا میوه ندهد صواب
هر آن خو که با شیر شد در دهان	برون ناید از تن مگر با روان
براسب هوس کس سواری نکرد	که فرجام فریاد و زاری نکرد
چنین آید از سروران سر بسر	که اندر خور سر بود درد سر
یکی خانه آباد کردن صواب	نباشد چو گردد جهانی خراب

مؤلف قاموس الإعلام يك مثنوی مهر و وفا نیز بنام وی نوشته است .

رشیدی با مسعود سعد سلمان معاصر است و با عمیق بخاری هر دو در
خدمت سلطان خضر خان ابن ابراهیم طفقاج (جلوس ۴۷۱) بسیار محترم بوده
این یکی سیدالشراء و آن دیگری امیر الشعراء لقب داشته اند روزی آن پادشاه
در غیبت رشیدی از عمیق پرسید که شعر رشیدی چگونه است گفت خوبست
لیکن قدری نمک می باید در این اثنا رشیدی در رسید پادشاه حرف عمیق را باو
گفت رشیدی بالبداهه این قطعه را انشاء کرد

شعر هسای مرا به بی نمکی	عیب کردی روا بود شاید
شعر من همچو شکر و شهد است	اندر این ها نمک نه خوش آید
گفته ات شلغم است و باقلا	نمک ای ترا بایند

پادشاه را خوش آمد و در ماوراء النهر رسم بوده است که در مجالس سلاطین برای انعام طبقه‌های پراز زروسیم می‌گذاشته و آن را طاق و جفت می‌خواندند. در مجلس پادشاه چهار طبق حاضر بوده هر طبق دو یست و پنجاه دینار هر چهار طبق را برشیدی بخشید و از آن روز اعتبار او بیش از پیش میداشت .
(سفینه خوشگو . خزانه عامره)

(۱۸) شهاب‌الدین عمیق بخاری است که قصه یوسف علیه السلام را نظم کرده است که در دو بحر توان خواند .

(تذکره دولت‌شاه سمرقندی)

(۱۹) بدایعی بلخی است؟ نظر بنگارش صاحب مجمع الفصحاء و شارل شفر در منتخبات پارسی این شاعر و یا شریف نامی در قرن پنجم هجری پندنامه انوشروان را در بحر متقارب بنظم آورده و آنرا راحة الانسان نام نهاده است ۹۱ بیت از آن کتاب در مجمع الفصحاء و چهارصد و اندک بیت در منتخبات پارسی شفر و مجموع غیر مکرر هر دو در شماره دوم و سوم سال دوم مجله مهر انتشار یافته و این چند بیت از آنجاست :

از اول درخت جوانه بکار پس آنکه کهن را همی برزگار
یکی نا نشانده یکی بر کنی بود بی گمان خویشتن دشمنی
بدین حسب و این حال و این داوری یکی بیت گوید عجب عنصری
« چو از کوه گیری و ننهی بجای سر انجام کوه اندر آید ز جای »

دل نگذارد که دست بردارم ازو

این گل که بچشم نیک و بد خارم ازو رسوا شده کوچه و بازارم ازو
من میخواهم که دست ازو بردارم دل نگذارد که دست بردارم ازو

هاتف اصفهانی